



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه سی و پنجم؛ سه شنبه ۱۳۹۱/۹/۲۱

نقد کلام علامه رحمته الله علیه

علامه رحمته الله علیه فرمود در صورتی که ملتقط به نیت حفظ برای مالک، مال را برداشته و تعریف کند، هزینه تعریف بر عهده مالک است. ولی خدمت ایشان عرض می‌کنیم در این صورت هم که به نیت تملک آن را برداشته و قصد حفظ برای مالک داشته، از آن جایی که تعریف بر او واجب می‌باشد، مقدمات آن از جمله بذل مال برای تعریف نیز بر او - حداقل عقلاً - واجب می‌شود و فرض آن است که قاعده‌ی لاضرر به خاطر خلاف امتنان بودن بر مالک، جاری نیست، پس ملتقط باید هزینه تعریف را بپردازد و تفصیل علامه درست نیست.

اشکال سید خوبی رحمته الله علیه بر این نقد

سید خوبی رحمته الله علیه در مقدمه بودن بذل مال از جانب ملتقط برای تعریف، مناقشه کرده و فرموده آن چیزی که مقدمه‌ی فحص و تعریف است، طبیعی بذل مال است؛ نه بذل مال فقط از جانب ملتقط؛ زیرا تعریف متفرع بر آن است که بذل مالی شود، چه از جانب ملتقط باشد و چه از غیر ناحیه‌ی ملتقط. بنابراین بذل مال از جانب ملتقط مقدمیت ندارد و در نتیجه بر او واجب نیست بذل مال کند.^۱

۱. مصباح الفقه، ج ۱، ص ۵۱۸:

لا يقال: إن الفحص عن المالك واجب على الواجد، و من الواضح أن إعطاء و الأجرة من مقدماته، فتحسب عليه. فإنه يقال: الفحص واجب على الواجد، و مقدمته طبيعي بذل المال، سواء كان من كيسه، أم من كيس المالك. و إذن فلا يتعين البذل على الواجد إلا بدليل خاص، و هو منفي في المقام، و عليه فإذا بذل الواجد اجرة الفحص من كيسه رجع على المالك مع الإمكان و إلا أخذها من المال الذي هو

نقد كلام سيد خويي رحمته الله

واقعاً جای تعجب است این کلام چطور از جانب سيد خويي، هم در «مصباح الفقاهه» و هم در «محاضرات في الفقه الجعفري¹» صادر شده است، در حالی که جواب آن نقضاً و حلاً روشن است.

جواب نقضی

به عنوان مثال اگر در جایی تحصیل طهارت برای نماز متوقف بر خرید آب و بذل مال باشد، همه - از جمله خود ایشان^۲ - قائل شده‌اند باید پول را پرداخت کند و آب بخرد تا بتواند تحصیل طهارت کند - البته

تحت یده، و إن امتنع الواجد من بذل اجرة الفحص رجع الى الحاكم الشرعي، فيعطيهما من بيت المال، أو من مجهول المالک. هذا مع ان دليل المقدمة المذكور لو تم فإنما يتم فيما لو كان الفحص يتوقف دائماً على بذل المال، مع أنه ليس كذلك، بل هو أمر قد يكون، و قد لا يكون، و عليه فإذا توقف الفحص على بذل المال ارتفع وجوبه عن الواجد بدليل نفي الضرر، كسائر التكاليف الضرورية التي ترتفع به. هذا كله إذا لم تقم قرينة على عدم رضا المالك بأخذ ماله و حفظه له، و إلا فلا يجوز لأحد ان يضع يده عليه، و يحفظه لمالكه، لأن الناس مسلطون على أموالهم.

۱. الشاهرودي، سيد علي الحسيني، محاضرات في الفقه الجعفري (تقريرات فقه سيد خويي رحمته الله)، ج ۱، ص ۵۵۹:

و فيه: اولاً: ان المقدمة طبيعية البذل، و له فردان: الاول البذل من كيسه الخاص، و الثاني البذل من مال المالك اما من عين المال او منافعه و اما يكون ديناً عليه و المتولى له على الثاني اما الحاكم لانه ولي الغائب او نائبه المأذون من قبله و حينئذ لا يجبر الاخذ على البذل من ماله الخاص فيتعين الثاني و لم يكن من التصرف المتوقف على اذن المالك حتى يقال ان احد فردى المقدمة محرم فيتعين الاخر و ذلك لانه احسان الى المالك و صلاح يعود له. اللهم الا ان يوجد متبرع او تقوم قرينة على عدم رضاه بذلك فلم يجز للحاكم حينئذ الصرف منه و يكون المالك هو المقدم على اتلاف ماله.

و لهذه المسألة نظائر منها: بذل المال لحفظ الحيوان الضال في الصحراء المشرف على الهلاك فإن مصارف حفظه و علفه و سقيه على المالك بلاخلاف ظاهراً. و منها: ما اذا توقف حفظ النفس المحترمه على بذل المال و هو لا يسمح بالصرف من ماله لحفظ نفسه، فانه يؤخذ من ماله قهراً و يصرف عليه و المتولى هو الحاكم لانه ولي الممتنع و السر في الجميع ما تقدم. و ثانياً: الفحص بطبعه لم يتوقف على بذل المال لانه قد يحصل بغير ذلك و توقفه على بذل المال احياناً يجعله ضرورياً و يرتفع وجوبه بحديث نفي الضرر.

۲. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۱، ص ۴۷۲:

مسألة: إذا توقف تحصيل الماء على شراء الدلو أو الحبل أو نحوهما أو استيجارهما أو على شراء الماء أو اقتراضه وجب و لو بأضعاف العوض ما لم يضر بحاله و أما إذا كان مضرًا بحاله فلا كما أنه لو أمكنه اقتراض نفس الماء أو عوضه مع العلم أو الظن بعدم إمكان الوفاء لم يجب ذلك.

✓ موسوعة الخوئي، ج ۱۰، ص ۱۰۹:

إذا توقف تحصيل الماء على شرائه وجب الشراء لأنه و صلة إلى الماء بأمر مقدور للمكلف، و مع التمكن من شرائه يكون المكلف واجداً و متمكناً من الماء.

و لو فرضنا أن المالك لا يبيعه إلا بأضعاف قيمته فهل يجب شراؤه بأضعافها كما إذا كانت قيمته درهماً و طلب المالك ألف درهم؟ مقتضى قاعدة «لا ضرر» عدم الوجوب، لأنه ضرر مالي لم يجعل في الشريعة المقدسة، لكن مقتضى صحة صفوان و غيرها وجوب الشراء و لو بأضعاف قيمة الماء، و قد ذكر رحمته الله في الصحيحة أنه قد ابتلى به و أن ما يشترطه من الماء شيء كثير. بمعنى أن المكلف يتخيل أنه بذل مالاً كثيراً بإزاء شيء قليل

نصّ خاصّ هم در مورد وجود دارد^۱، ولی اگر نصّ خاصّ هم نبود، باید به مقدار متعارف بذل مال می‌کرد و آب خریداری می‌کرد - چون مقدمه‌ی واجب است. در حالی که اگر اشکال سید خوینی رحمته الله وارد باشد، آن جا هم باید بگوییم واجب نیست؛ زیرا طبیعی پول دادن مقدمه‌ی واجب است و حتماً لازم نیست آن کسی که می‌خواهد تحصیل طهارت کند، خود پول را پرداخت کند، بلکه هر کسی که این پول را پرداخت کند، مقدمه حاصل می‌شود.

تحصیل ستر نیز مثل تحصیل طهارت است.^۲

جواب حلّی

درست است که طبیعی بذل مال مقدمه است و اگر دیگران هم بذل مال کنند مقدمه حاصل می‌شود، اما وجوب آن فقط بر عهده‌ی کسی است که ذی‌المقدمه بر او واجب است و دیگران اجنبی از آن هستند. بنابراین ایجاد طبیعی بذل مال بر ملتقط که باید تعریف کند، واجب می‌شود.

حکم مال مجهول المالك بعد از یأس از دسترسی به مالک

در مورد مال مجهول المالك - غیر لقطه - بیان کردیم فحص تا حصول یأس از پیدا شدن مالک لازم است و اگر قبل از فحص هم یقین به عدم دسترسی به مالک باشد، دیگر فحص لازم نیست. حال سؤالی که مطرح می‌شود آن است که بعد از یأس از دسترسی به مالک، آن مال چه حکمی دارد؟

لکنه فی الواقع دفع مالاً کثیراً بإزاء مال کثیر. و هذه النصوص مخصصة للقاعدة فی موردها و هو شراء الماء للوضوء.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، کتاب الطهارة، ابواب التیمم، باب ۲۶، ص ۳۸۹ و الکافی، ج ۳، ص ۷۴.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ اخْتَسَجَ إِلَى الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَوَجَدَ يَقْدِرُ مَا يَتَوَضَّأُ بِهِ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ أَوْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَهُوَ وَاجِدٌ لَهَا يَشْتَرِي وَيَتَوَضَّأُ أَوْ يَتَيْمَّمُ قَالَ: لَا بَلْ يَشْتَرِي قَدْ أَصَابَنِي مِثْلُ ذَلِكَ فَاشْتَرَيْتُ وَتَوَضَّأْتُ وَ مَا يَسْرُنِي بِذَلِكَ مَالٌ كَثِيرٌ.

۲. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۱، ص ۵۶۷.

مسألة ۴۱: يجب تحصیل الساتر للصلاة و لو بإجارة أو شراء و لو كان بأزيد من عوض المثل ما لم يجحف بماله و لم يضر بحاله و يجب قبول الهبة أو العارية ما لم يكن فيه حرج بل يجب الاستعارة و الاستيهاب كذلك.

هیچ یک از اعلام در ذیل این مسأله حاشیه‌ای ندارند و کلام عروة را تلقی به قبول کرده‌اند. البته محقق عراقی رحمته الله در این جا کلامی دارند و می‌فرمایند:

✓ تعلیقة استدلالیة علی العروة الوثقی، ص ۹۴:

مسألة ۴۱: «و لو كان بأزيد. إلخ».

فیه إشکال و إن كان أحوط، إذ مناط شراء الماء كذلك غیر منقح، لو لا دعوی ظهور التعلیل فی إظهار الكلية بأن المضار الدنیویة لا تتزاحم المنافع الأخریة و هو ممنوع.

پاسخ به این سؤال می‌تواند در مورد مصرف سهم امام علیه السلام نیز کاربرد داشته باشد؛ زیرا گرچه سهم امام علیه السلام مجهول المالک نیست، ولی معلوم المالکی است که دسترسی به مالک (امام علیه السلام) در زمان غیبت ممکن نیست و حکم مجهول المالک با معلوم المالکی که دسترسی به او به هیچ وجه وجود ندارد، مشترک است.

احتمالات در مسأله

۱. همان‌طور که میراث من لا وارث له - طبق مبنای مشهور یا شاید اجماع - مال امام علیه السلام است، مجهول المالک نیز مال امام علیه السلام است.

۲. مَنْ بَيَّده المال، باید مال را برای مالکش حفظ کند و وصیت کند بعد از موت نیز آن مال را برای مالکش حفظ کند.

۳. از جانب مالک صدقه داده شود.

۴. مَنْ بَيَّده المال تملک می‌کند و اگر مالک پیدا شد، جبران می‌کند.

احتمالات دیگری در بعضی کلمات وجود دارد که در نهایت به همین احتمالات برمی‌گردد.

بررسی احتمال اول

برای احتمال اول که مجهول المالک، مال امام علیه السلام باشد، به روایت داود بن ابی یزید استدلال شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ

۱. در وسائل الشیعة، احمد بن محمد دارد، ولی در مصدر (الكافی)، الوافی و مرآة العقول، محمد بن احمد دارد که ظاهراً مراد، محمد بن احمد بن یحیی است. در حاشیه‌ی کافی طبع دار الحدیث در ذیل حدیثی که در آن جا نیز کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از موسی بن عمر نقل کرده می‌گویند:

۴ الكافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص ۶۷۸:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ * عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُنْخَلِ، عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ ...

* هَكَذَا فِي «ب، ج، ض، ف، و، ب، ج» و الوافی. و فِي «الف، بح، بر، بس» و المطبوع: «أحمد بن محمد». و الصواب ما أئبنتناه؛ فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عُمَرَ هَذَا، هُوَ مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، بِقَرِيْبَةِ رِوَايَتِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، وَ الرَّوَايَةُ عَنْهُ فِي بَعْضِ الْأَسْنَادِ، مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى. رَاجِعْ: مَعْجَم رِجَالِ الْحَدِيثِ، ج ۱۹، ص ۵۸، الرِّقْم ۱۲۸۱۱.

و قد وردت رواية محمد بن أحمد [بن يحيى بن عمران الأشعري] عن موسى بن عمر عن [محمد] بن سنان في عدة من الأسناد. انظر على سبيل

الْحَجَّالِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَجُلٌ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ مَالًا وَإِنِّي قَدْ خِفْتُ فِيهِ عَلَى نَفْسِي وَلَوْ أَصَبْتُ صَاحِبَهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ وَتَخَلَّصْتُ مِنْهُ قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَاللَّهِ أَنْ لَوْ أَصَبْتَهُ كُنْتَ تَدْفَعُهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ مَا لَهُ صَاحِبٌ غَيْرِي قَالَ: فَاسْتَحْلَفَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَيَّ مِنْ يَأْمَرُهُ قَالَ فَحَلَفَ فَقَالَ: فَذَهَبَ فَأَقْسَمَهُ فِي إِخْوَانِكَ وَ لَكَ الْأَمْنُ مِمَّا خِفْتَ مِنْهُ قَالَ: (فَقَسَمْتُهُ بَيْنَ إِخْوَانِي).

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَجَّالِ قَالَ الصَّدُوقُ كَانَ ذَلِكَ بَعْدَ تَعْرِيفِ سَنَةِ^١.

این روایت از لحاظ سند به خاطر موسی بن عمر که ظاهراً موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان^٢ است ناتمام می‌باشد. الحجّال، مراد محمد بن عبدالله الحجّال^٣ است که توثیق دارد. داود بن ابی یزید هم همان داود بن فرقد^٤ است که ایشان هم توثیق دارد.

المثال: علل الشرائع، ص ٤٢٩، ح ١، و ص ٥٥٨، ح ١، و ص ٦٠٤، ح ٧٥؛ الخصال، ص ٣٨، ح ١٩، و ص ٤٢١، ح ١٩، و ص ٥٩٣، ح ٣؛ معانی الأخبار، ص ١٥٤، ح ١؛ ثواب الأعمال، ص ٣٦، ح ١؛ التوحيد، ص ٣٣٩، ح ١. و لم نجد توسط أحمد بن محمد بن محمد بن يحيى و موسى بن عمر إلأى هذا المورد، و ما ورد في الكافي، ح ١١٢٤٠. و الموجود في بعض النسخ المعتبرة في كلا الموضعين هو «محمد بن أحمد» بدل «أحمد بن محمد». هذا، و المقام من مظانّ تحريف «محمد بن أحمد» ب «أحمد بن محمد» - لكثرة روايات محمد بن يحيى عنه - دون العكس.

١. وسائل الشيعة، ج ٢٥، كتاب القطه، باب ٧، ح ١، ص ٤٥٠ و الكافي، ج ٥، ص ١٣٨.

٢. در كتب رجالی توثیقی برای موسی بن عمرو بن یزید بن ذبیان ذکر نشده است.

٣. رجال النجاشی، ص ٢٢٦.

عبد الله بن محمد الأسدي مولاهم، كوفي، الحجال المزخرف، أبو محمد، وقيل إنه من موالى بنى تميم، ثقة ثقة، ثبت. له كتاب يرويه عدة من أصحابنا أخبرنا العباس بن عمر بن العباس بن محمد بن عبد الملك الفارسي الدهقان قال: حدثنا علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثنا علي بن الحسن (حسن) بن علي بن عبد الله بن المغيرة قال: حدثنا أبي عن الحجال بكتابه.

٤. قال النجاشي: داود بن فرقد مولى آل أبي السمال (ك) الأسدي النصري و فرقد يكنى أبا يزيد كوفي ثقة، روى عن أبي عبد الله و أبي

الحسن عليه السلام و إخوته يزيد و عبد الرحمن و عبد الحميد.

✓ قال النجاشي: داود بن أبي يزيد الكوفي، العطار مولى ثقة روى عن أبي عبد الله و عن أبي الحسن عليه السلام أيضا.

✓ معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ١١٧.

ثم إنه وقع الكلام في اتحاد داود بن فرقد، مع داود بن أبي يزيد المتقدم و تغايرهما و استظهر بعضهم الاتحاد نظرا إلى أن كنية فرقد أبو يزيد على ما صرح به النجاشي و البرقي و الشيخ و قد عرفت في ترجمة داود بن أبي يزيد أنه من أصحاب الصادق و الكاظم عليه السلام فالطبقة واحدة و يؤكد ذلك تصريح الكليني في الحديث ٥٠٥، من كتاب الروضة: بأن داود بن أبي يزيد هو داود بن فرقد و تصريح الشيخ بذلك في عدة موارد من التهذيب ...

أقول: الظاهر من كلام النجاشي و الشيخ في الفهرست هو تعدد داود بن أبي يزيد و داود بن فرقد، حيث إنهما ترجما كلا منهما مستقلا و ذكرا في ترجمة كل منهما طريقا مغايرا لما ذكره في ترجمة الآخر و قد ذكر الشيخ في رجاله أيضا كلا منهما مستقلا في أصحاب الصادق عليه السلام و كون كنية فرقد أبا يزيد و الاتحاد في الطبقة لا يكفي في الجزم بالاتحاد. و أما تصريح الكليني و الشيخ فلا يستفاد منه إلا أن داود بن أبي يزيد في تلك الروايات أريد به: داود بن فرقد و لا يستفاد منه أن داود بن أبي يزيد، متى ما أطلق يراد به داود بن فرقد. و الذي يسهل الخطب: أنه لا أثر للنزاع لأنه

شیخ صدوق رحمته الله نیز این روایت را از الحجاج نقل کرده^۱، ولی سندی در مشیخه به ایشان ارائه نمی‌کند تا بتوانیم در صورت ثقه بودن تمام افراد، سند روایت را تصحیح کنیم.

داود بن ابی یزید می‌گوید: شخصی به امام صادق رحمته الله عرض کرد من مالی را پیدا کرده‌ام و بر خود می‌ترسم [که شیطان فریبم داده، مال مردم را در غیر سبیل حقش مصرف کنم] اگر صاحبش را پیدا می‌کردم مال را به او می‌دادم و خودم را خلاص می‌کردم. حضرت به او فرمودند: قسم به خدا آیا اگر صاحبش را پیدا کنی مال را به او تحویل می‌دهی؟ عرض کرد: بله به خدا قسم! فرمودند: قسم به خدا من صاحبش هستم، غیر من صاحبی ندارد. داود بن ابی یزید می‌گوید: حضرت او را قسم دادند که آن مال را به کسی که امر می‌کنند برساند. آن مرد قسم خورد و حضرت فرمودند: برو و بین برادرانت تقسیم کن و از آنچه که می‌ترسیدی ایمن هستی، او نیز [بعدها] گفت بین برادرانم تقسیم کردم.

پس این‌که حضرت فرمودند صاحب آن مال من هستم و به خدا قسم صاحب دیگری غیر از من ندارد و بعد طبق صلاحدید خودشان دستور دادند تقسیم شود، معلوم می‌شود مجهول المالک، مال امام رحمته الله است، همان‌طور که میراث من لا وارث له نیز مال امام رحمته الله است.

البته مراد از مال امام رحمته الله، مال مقام امامت است که ملک امام رحمته الله می‌شود و این با سپردن مجهول المالک به امام از آن حیث که ولی غائب است، فرق دارد.

نقد

این روایت علاوه بر ضعف سند، از لحاظ دلالت هم قابل مناقشه است؛ چون احتمال قریب وجود دارد مراد حضرت از این‌که می‌فرمایند صاحبش من هستم، نه از این حیث که مجهول المالک است - تا استفاده کنیم پس صاحب هر مال مجهول المالکی، امام رحمته الله است - بلکه مرادشان این است که آن صاحب و مالکی که مال از او فوت شده و دنبالش می‌گردی، من هستم؛ یعنی مالک اصلی آن [نه بما هو مجهول المالک]^۲

ورد التوثیق لكل من العنوانین.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۶:

رَوَى الْحَجَّالُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي بَرِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ مَالًا وَإِنِّي قَدْ خِفْتُ فِيهِ عَلَى نَفْسِي فَلَوْ أَصَبْتُ صَاحِبَهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ وَتَخَلَّصْتُ مِنْهُ قَالَ لَهُ: فَوَ اللَّهِ لَوْ أَصَبْتَهُ كُنْتَ تَدْفَعُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ قَالَ رحمته الله: فَلَا وَاللَّهِ مَا لَهُ صَاحِبٌ غَيْرِي قَالَ: وَاسْتَحْلَفَهُ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ مِنْ يَأْمُرُهُ قَالَ: فَحَلَفَ قَالَ: أَذْهَبُ فَأَقْسِمُهُ فِي إِخْوَانِكَ وَ لَكَ الْأَمَانُ فِيمَا خِفْتُ قَالَ فَقَسَمَهُ بَيْنَ إِخْوَانِهِ.

۲. این‌که حضرت می‌فرمایند «وَاللَّهِ مَا لَهُ صَاحِبٌ غَيْرِي» ظهور دارد در این‌که از حیث مجهول المالک بیان نمی‌کنند؛ چون اگر مالک دیگری

داشت، حضرت این چنین تعبیر نمی‌کردند. امیرخانی

امام علیه السلام است و آن مال، مال شخصی حضرت بوده یا مال منصب امامتشان مانند خراج، خمس و ... بوده که کسی آن را غصب کرده یا به گونه‌ی دیگری از امام علیه السلام فوت شده و به دست آن شخص - که نمی‌دانیم کیست و شاید حضرت او را می‌شناختند - افتاده است. به همین جهت حضرت می‌فرمایند «فَأَنَا وَاللَّهِ مَا لَهُ صَاحِبٌ غَيْرِي» بعد هم برای این که خلاف تقیه نباشد یا به خاطر مصالح دیگر فرمودند برو بین برادرانت [شیعیان] تقسیم کن. بنابراین به صرف این روایت - که از لحاظ سند ناتمام بوده و از لحاظ دلالت هم قابل مناقشه است - نمی‌توان قاعده‌ی کلیه در مجهول المالک استفاده کرد که هر مجهول المالکی مال امام علیه السلام است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی